

مبلغ صرفنظر بکنم بایست تقریباً دویست تومان از خودم ده یک به عدلیه بدهم. به قدر دویست تومان هم بیشتر تا به حال خرج کرده‌ام. باری مانده‌ام معطل. سوار شده رفتم منزل اعلم السلطنه نبود. رفته بود امیریه. من هم رفتم امیریه اعلم السلطنه را ملاقات کردم کاری با او داشتم. حضرت اقدس هم آمدند بیرون. یک اتومبیل آورده بودند که گویا حضرت اقدس بخرند. خودم را دیگر به حضرت اقدس نشان ندادم. سوار شده آمدم منزل صرف نهار کرده قدری روزنامه نوشتم. بعد والا حضرت ولیعهد با تلفن بعضی فرمایشات فرمودند. معلوم شد که وزراء آنجا امروز جمع خواهند آمد. عصر هم بعضی از علما و سفیر کبیر عثمانی حضور والا حضرت ولیعهد خواهند آمد. بعد رفتم منزل نظام الملک. صدر الملک. افخم الملک، نصرت الملک بودند قدری صحبت کرد، من اظهار خجالت کرده او اظهار دوستی کرد. بعد قرار شد من چیزی به عدلیه، اداره اجرا بنویسم که مأمورها را از دم خانه نظام الملک بردارند و در واقع مهلت بدهمش. نظم الملک هم که معاون حکومت، یعنی معاون نظام الملک شده او هم بود. بعد آمدم منزل. والا حضرت ولیعهد تلفن زدند، من سوار شده رفتم درب خانه، جمعیت زیادی امروز در خانه بود از هر قبیل؛ وزرای معزول، وزرای جدید، شاهزادگان و اعیان هر کس را بخواهید بودند. دسته به دسته می رفتند و شرفیاب می شدند. بعد از رفتن آنها سلام منعقد شد. سلام امروز هم بد نبود. عده جمعیت سلام زیاد بود. قزاق و ژاندارم بعد از سلام دفیله کردند. بعد از سلام رفتیم عمارت ایض صرف نهار کردیم. عصری هم مجد الملک و فرمانفرما، آمده رفتند شرفیاب شدند. حضرت ولیعهد هم از امروز تشریف فرما شده بودند. بعد آقای شعاع السلطنه آمده رفت حضور اعلیحضرت مدتی خلوت کردند. بعد من و معتضد السلطنه سوار شده آمدم منزل نظام الملک. آنجا هم جمعی بودند. آقا شیخ عبدالنبی، نظم الدوله، مظفر شاهسون بودند. قدری آنجا نشسته آمدم منزل.

چهارشنبه ۱۸ شهر ربیع الاول ۱۳۳۳

صبح سوار شده رفتم منزل مستوفی الممالک. توی حیاط جمعی بودند. میرزا محمد صادق طباطبائی، سلیمان میرزا، میرزا سلیمان خان، نصرت الدوله و انتظام الدوله. بعد رفتند توی اطاق با میرزا محمد صادق طباطبائی خلوت کردند. من رفتم منزل معیر الممالک. قدری هم با او و حشمت الممالک و جهانگیر میرزا و مؤید حضور صحبت کرده، بعد با معیر الممالک رفتیم منزل نظام السلطان، اندرون خودش بود، افتخار السلطنه (هم) بود قدری صحبت کرده نزدیک ظهر آمدم منزل نیم ساعت به غروب سوار شده رفتم شهرنو باغ موثق الملک حضور حضرت ولیعهد. جمعی بودند از قبیل حاجی میرزا ابوالقاسم امام جمعه و ظهیرالاسلام. من رفتم منزل مجد الملک. نیم ساعت از شب گذشته رفتم پیش حضرت ولیعهد. احتساب الملک بود. مدتی صحبت کردیم تا ساعت شش و نیم حضورشان بودیم. بعد سوار شده آمدم رو به منزل.

پنجشنبه ۱۹ شهر ربیع الاول ۱۳۳۳

حضرت اقدس با تلفن بعضی فرمایشات فرمودند. نصرت السلطنه هم صحبت کرد. اصرار داشتند که من بروم باغ موثق الملک، من هم کسل بودم. سوار شده رفتم شهرنو، باغ موثق الملک. حضرت ولیعهد با شهاب الدوله خلوت داشتند. من رفتم توی اطاق دیگر پیش نصرت السلطنه و یمین الدوله، صحبت می کردیم. بعد احتساب الملک هم آمد. حضرت اقدس ولیعهد هم خلوتشان تمام شد تشریف آوردند. نقیب السادات و فخرالاسلام آمدند روضه خواندند بعد که آنها رفتند قدری بازی شطرنج و ورق بازی کردیم. بعد از صرف شام سوار شده آمدم به شهر.

جمعه ۲۰ شهر ربیع الاول ۱۳۳۳

سوار شده رفتم خانه سعد الملک. مشغول بود درس می خواند. خبرنگار روزنامه



علاء السلطنه که چندی قبل در عمارت وزارت خارجه با سفیر عثمانی خلوت داشته است در موقعی که سفیر صحبت می کرده خوابش برده بوده است و چرت می زده است.

روس معلم سعدالملک است قدری صحبت کرده بعد آمدم خانه عون السلطنه، مشکوةالدوله آنجا بود قدری از هر مقوله صحبت کرده آمدم منزل صرف نهار کرده، عصری هم به جایی نرفتم. شب هم حضرت ولیعهد من را احضار کردند. سوار شده رفتم باغ موثق الملک قدری پیش مجدالملک نشسته صحبت می کردیم. بعد حضور حضرت ولیعهد شرفیاب شدم. نصرت السلطنه، یمین الدوله، موثق الملک، احتساب الملک هم بودند به رسم معمول تا ساعت شش حضورشان بودیم صحبت و بازی شطرنج می کردیم بعد سوار شده آمدم منزل.

شنبه ۲۱ شهر ربیع الاول ۱۳۳۳

سوار شده رفتم به در خانه حضور اعلیحضرت، مختصر شرفیابی حاصل کردم. بعد با معتضد السلطنه سوار شده آمدیم رو به منزل صمصام السلطنه. منتصر الممالک هم آنجا بود. صرف نهار کرده، چند دست شطرنج بازی صمصام السلطنه با معتضد السلطنه کرد. دو سه بازی خوب برای صمصام السلطنه گفتم که معتضد را برد. بعد سوار شده آمدم منزل. اخبارات تازه: کابینه وزراء هم بحران دارد. امروز هم رئیس مجلس مؤتمن الملک، آمده بود دربار. مدتی با رئیس الوزراء خلوت داشتند. عصر هم که رئیس الوزراء رفته بود رو به منزلش دل تنگ بود و حضرت ولیعهد هم از من خواستند که بروم شهرنو. چون کار داشتم و مهمان داشتم عذر خواستم.

یکشنبه ۲۲ شهر ربیع الاول ۱۳۳۳

سوار شده رفتم شهرنو باغ موثق الملک. رفتم پیش مجدالملک قدری نشسته صحبت کردیم. بعد حضرت ولیعهد تشریف بردند به باغ شاه حمام. من هم می خواستم مراجعت به منزل بکنم دم در باغ مصادف شدم با یمین الدوله و لقمان الممالک، من را

مراجعت دادند، رفتیم منزل مجدالملک صرف نهار کردیم. عصری حضرت ولیعهد از حمام بیرون آمدند قدری صحبت فرمودند بعد یمن الدوله و لقمان رفتند من هم مانده، شب راهم حضور ولیعهد بودیم و صحبت می کردیم. ساعت شش به رسم معمول آمدم منزل.

دوشنبه ۲۳ شهر ربیع الاول ۱۳۳۳

سوار شده رفتم منزل مستوفی الممالک. اندرون بود، از پریروز که آمده می گوید کسل هستم و در اندرون است. کابینه وزراء هنوز معلوم نیست. معلوم نیست که کابینه چه خواهد شد. سایر وزراء هم در وزارت خانه هایشان روزها کار می کنند. چندی قبل یک نفر که وزیر مالیه را در وزارت مالیه زده بود، او را جلب نظمی کرده بودند بعد خود وزیر مالیه توسط او را کرده بوده. دیروز هم مجدداً سنگ برداشته بود که وزیر مالیه را بزنند دوباره او را گرفته برده اند نظمی. علاء السلطنه هم که چندی قبل در عمارت وزارت خارجه، با سفیر کبیر عثمانی خلوت داشته است در موقعی که سفیر صحبت می کرد وزیر خارجه خوابش برد بوده است و چرت می زده است، سفیر کبیر برخاسته و رفته بود وزیر خارجه بیدار شده بود (دیده بود) در اطاق کسی نیست. امروز روزنامه تنبیه صورتشان را در روزنامه کشیده بود. مستوفی الممالک هیچ کس را در این دو روزه نپذیرفته است. باری از آنجا سوار شده آمدم منزل سعدالملک با او کاری داشتم. از آنجا رفتم امیریه صرف نهار کردم نیم ساعت به غروب مانده سرپا حضور حضرت اقدس رسیدم. حضرت اقدس هم تشریف بردند سفارت روس. من هم رفتم پیش ظل السلطنه. بعد از روی خندق پیاده رفتم به باغ موثق الملک، حضور حضرت ولیعهد شرفیاب شدم. یمن الدوله و احتساب الملک بودند. اعزاز الدوله را نظمی گرفته است، گویا چند نفر هستند که سگه می زدند بعضی ها را گرفته اند. باری به رسم معمول تا ساعت شش حضور حضرت ولیعهد بودیم بعد آمدم منزل.

سه‌شنبه ۲۴ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۳

سوار شده رفتم باغ موثق‌الملک، حضور حضرت ولیعهد رسیدم قدری صحبت فرمودند. تا وقت نهار حضورشان بودم بعد آمدم اطاق مجدالملک صرف نهار کردم. سرکار خاصه‌خانم و معززالملوک و فروغ‌الملوک آمدند دیدن حضرت ولیعهد. آسیه خانم هم آمد. بعد حضرت ولیعهد آمدند بیرون. یک اتومبیل مال مرنار را احتساب‌الملک آورده بود که حضرت اقدس ولیعهد بخرند تا ساعت شش حضور حضرت ولیعهد بودیم. ولیعهد تلفن کرده بوده اند خانه رئیس‌الوزراء، صاحب‌اختیار را خواسته بودند پای تلفن. بعضی فرمایشات تهدید آمیز سخت به او سایر وزراء کردند که شماها دولت و سی‌کرور ملت را معطل کرده‌اید، تکلیف هیچکس معلوم نیست من که یک ماه است آمده‌ام بیرون شهر نقل مکان کردم کارهایم مرتب نیست. باری خیلی سخت صحبت کردند. معین‌الوزراء آمد مدتی خلوت کردند. به رسم معمول تا ساعت شش آنجا بوده بعد آمدم منزل.

چهارشنبه ۲۵ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۳

حضرت ولیعهد با تلفن بعضی فرمایشات فرمودند. سوار شده رفتم به باغ موثق‌الملک حضورشان مشرف بودم تا شب. احتساب‌الملک و نصرت‌السلطنه بودند. وزیر جنگ که صاحب‌اختیار باشد با مجدالملک هم حضور حضرت ولیعهد بودند و خلوت داشتند. بعد آنها رفتند عصر هم ظهیرالدوله، یمین‌الدوله و موثق‌الدوله بودند. باری تا ساعت شش حضور حضرت ولیعهد بودیم و صحبت می‌کردیم بعد سوار شده آمدم منزل. سفیر عثمانی هم حضور حضرت اقدس ولیعهد بودند.

پنجشنبه ۲۶ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۳

رفتم بانک روس. عون‌السلطنه را ملاقات کردم. کاری با او داشتم بعد از آنجا

رفتم منزل فرمانفرما، جمعی آنجا بودند امیر نظام، ظفر السلطنه، مؤید الدوله، نظام الدوله، سردار معتضد و سالار برادرش، ناصر الدوله، نصرت الدوله، محمد ولی میرزا، موقر الدوله و مرآت السلطان. صحبت می کردند صرف نهار کرده. قدری هم بعد از نهار بودم. بعد سوار شده رفتم باغ موثق الملک، حضور و الاحضرت رسیده، قدری فرمایشات فرمودند. عصر هم نصرت الدوله و محمد ولی میرزا آمدند حضور ولیعهد مدتی صحبت می کردند. شب هم حضرت اقدس آنها را نگاه داشت. بعد عین الدوله آمد حضور حضرت ولیعهد مشرف شد. مدتی در حضورشان بود بعد رفت. عین الدوله با من شوخی کرد و گفت دست چربت را به سر ما هم بمال من جواب دادم هر وقت دستم چرب بود به دست همه کس مخصوصاً شما مالیدم ولی حضرت والا هیچ دستها تون چرب نمی شود و اگر هم چرب بوشد به سر کسی نمی مالید. باری او رفت چند دست شطرنج با نصرت الدوله و ولیعهد بازی کرده ساعت شش سوار شده آمدم منزل.

جمعه ۲۷ شهر ربیع الاول ۱۳۳۳

حضرت ولیعهد با تلفن فرمایشات فرمودند. عصری سوار شده رفتم امیریه خدمت خاصه خانم رسیدم تا یک ساعت از شب گذشته حضورشان بودم. بعد سوار درشگه کرایه شده رفتم باغ موثق الملک. مجد الملک، اعلم الملک که پسر لقمان الممالک است میرزا صالح خان که پسر لقمان الممالک است. اعلم الملک سمتش حکیم مخصوص است. میرزا صالح خان ملقب شده است به حشمت السلطنه رئیس تشریفات است بودند. تا ساعت شش حضور حضرت ولیعهد بودم بعد سوار شده آمدم منزل.

شنبه ۲۸ شهر ربیع الاول ۱۳۳۳

رفتم منزل مدبر الملک رئیس کابینه حضرت اقدس و ولیعهد که سابق پیشکار

حضرت ولیعهد بود. بعد رفتیم باغ موثق‌الملک حضور حضرت ولیعهد شرفیاب شدم قدری فرمایشات فرمودند بعد صرف نهار فرمودند من هم آمدم اطاق مجدالملک صرف نهار کردم. آبدارباشی قدیم حضرت ولیعهد که از اول لیل و مستخدم حضرت ولیعهد بود و حالا در تحت ریاست اعتماد حضرت است مقلب به موثق خلوت شده. میرزا یحیی خان پسر مجدالملک هم که در واقع به منزله رئیس خلوت است حشمت خلوت مقلب شده است. باری عصر هم وزیر مختار ینگه دنیا آمد حضور اقدس. یمین‌الدوله و آسیه خانم هم آمده بودند. وزیر دربار و احتساب‌الملک هم آمدند معین‌الوزاره هم بود. من سوار شده آمدم منزل امام جمعه خوئی. قدری با امام جمعه صحبت کرده و از برای رفتن به آذربایجان دستور گرفته و در واقع وداع کردم. دعای سفر را هم به گوش من خواندند بعد سوار شده آمدم منزل.

یکشنبه ۲۹ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۳

مبلغ چهارصد تومان سرکار خاصه خانم از برای خرجی سفر آذربایجان پول مرحمت کرده بودند آوردند. مدتی از برای خرجی معطل بودیم. سوار شده رفتیم رو به باغ موثق‌الملک. بین راه دکتر احیاء‌الملک را دیدم که می‌رفت منزل سردار اسعد، پیش امیر جنگ. من هم رفته آنجا قدری صحبت کردیم. صرف نهار را هم آنجا کردم. بعد سوار شده رفتیم به باغ موثق‌الملک حضور حضرت ولیعهد رسیدم. قدری فرمایشات فرمودند. بعد وزیر مختار آلمان بعد اطریش آمدند حضور حضرت اقدس. معین‌السلطان هم بود. بعد آمدم سوار اسب معین‌السلطان شده آمدم امیریه، از در اندرون مرحوم سرورالدوله رفتیم خدمت سرکار خاصه خانم رسیدم. دوباره پیاده از خندق آمدم باغ موثق‌الملک. اردوی نظامی که می‌بایست با والاحضرت بیایند آذربایجان، امروز آمده‌اند بیرون شهر اردو زده‌اند. عبارت است از: یکصد نفر سرباز گرسنه دماوند، پنجاه

نفر توپچی، دو عرّاده توپ. شب را تا ساعت چهار حضور والا حضرت بودم. ساعت چهار آمدیم رو به شهر. دیدم درشگه من را نیاورده‌اند. به معین‌السلطان گفتم پیاده می‌روم تا به درشگه‌مان برسیم. همین‌طور آمدیم تا دم در مریضخانه. آنجا یک درشگه کرایه کرده آمدیم توی میدان توپخانه. به درشگه خودمان رسیدیم سوار شده آمدم منزل.

دوشنبه سلخ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۳

صبح مشغول تهیه سفرمان بودیم. با آقامیرزا آقاخان رفتیم خیابان ناصریه توی بازار قدری خرید کردم. بعد رفتم شهرنو باغ موثق‌الملک. امروز اعلیحضرت از صبح مهمان والا حضرت هستند. رفتم حضور اعلیحضرت و والا حضرت شرفیاب شدم. صحبت می‌کردند. شطرنج بازی می‌فرمودند. یک چوب سر طلای ساعت دار خوب من داشتم که در سفر فرنگستان در «بادن باد» پرنس مَنچیکف سردار روس که از خدمت معاف شده و آب و هوای بادن باد با او سازگار بود و هر ساله می‌آمد آنجا به من داد. در سفر فرنگستان اول شاه شهید او مهمان دار رسمی بوده است در پترزبورغ. خیلی آدم خوب معتبری بود. امروز آن چوب را به اعلیحضرت تقدیم کردم. باری بعد آمدم در اطاق مجدالملک. رئیس‌الوزراء. نظام‌الملک، صاحب‌اختیار، محتشم‌السلطنه، مهندس‌الممالک، شهاب‌الدوله و احتساب‌الملک بودند. نظام‌الملک بنا کرد از من شکایت کردن. قدری یک به دو کردیم. بعد وزراء مشغول شدند به کار. هنوز وزرای جدید معلو نیستند. بعد رفتم حضور اعلیحضرت شرفیاب شدم. نشان درجه دوم تاج را اعلیحضرت به دست خودشان به والا حضرت مرحمت کردند. قاب نشان را هم به من دادند. صندوقخانه، رخت‌دارخانه و صرف جیب ولیعهد را هم (که) به من داده‌اند، علنی کردند. اعلیحضرت تا عصری تشریف داشتند بعد سوار شده رفتند. حضرت ولیعهد هم

قدری صحبت کرده ایشان هم سوار شده تشریف بردند شهر که امشب را در شهر بمانند فردا مراجعت کنند. من هم سوار شده آمدم منزل.

سه‌شنبه نهمه شهر ربیع الثانی ۱۳۳۳

دعاهای اول ماه را مختصر خواندم. مشغول تدارکات سفر بودم. بعد سوار شده رفتم منزل عین‌الدوله. وزیر داخله شده است. ابویضاء مدیر روزنامه رعد و مدیر روزنامه نوبهار دکتر اسمعیل خان، پیش او بودند. قدری صحبت کرده بعد خداحافظی کردم. من گفتم سفارشات من را بفرمائید. گفت اگر دم گاوی به دستم آمد چشم. من گفتم انشاءالله گاوتان دم نداشته باشد، اگر دم داشته باشد حضرت والا سر و دم گاو را می‌زنند. بعد سوار شده رفتم باغ موثق‌الملک. والا حضرت تشریف نیاورده بودند. رفتم پیش مجد‌الملک. توافق کارها را قدری درست کردیم. بعد از نهار چون گفتند ساعت خوب است من گفتم می‌روم منزل سرکارخاصه خانم و نقل مکان می‌کنم. رفتم قدری آنجا نشسته صحبت کردیم بعد آمدم منزل. عضدالدوله با مشیرالخاقان آمدند بعد هم نظام‌الدوله و بصیرالسلطنه آمدند. نظام‌الدوله می‌خواهد عمارت عزیزیه را اجاره بکند رفتند با بصیرالسلطنه همه جا را دیدند. من هم سوار شده رفتم به در خانه. هیئت وزراء خلوت بود امروز بنا بود وزرا بروند به مجلس معرفی بشوند. کابینه تشکیل نشده در گفت‌وگو هستند. باری از آنجا سوار شده رفتم به باغ موثق‌الملک حضور والا حضرت رسیدم. نصرت‌السلطنه پیشکار طهران والا حضرت شده است. احتساب‌الملک هم بود. بعد آمدم منزل سرکار خاصه خانم از در حیاط سرورالدوله وارد شده صرف شام کردم. حضور حضرت اقدس رسیده بعد استراحت کردم.

چهارشنبه ۲ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۳

سوار شده آمدم عزیزیه، بصیرالسلطنه آمده بود از برای اجاره عمارت عزیزیه،

آخر الامر قرار شد به مبلغ یکصد و بیست تومان اجاره بکند. بعد سوار شده رفتم به باغ موثق الملک. امروز والا حضرت اقدس از باغ موثق الملک می روند مهر آباد. دو شب یا سه شب را آنجا خواهند بود. بعد می روند. در واقع امروز قدری رسمیت دارد. رئیس الوزراء، وزیر جنگ، سپهدار، فرمانفرما، موثق الملک، حشمت الدوله، وکیل الملک و... و... بودند هرکس را می خواستید آنجا بود. اردوی نظامی هم حرکت کرد. سه تیر توپ انداختند یک تفنگ نمره دوازده اعتضاد السلطنه تقدیم والا حضرت کرد بعد صرف نهار کردیم. یمین الدوله و ظل السلطنه هم آمدند. مؤتمن الملک رئیس مجلس هم آمد. سه ساعت به غروب والا حضرت پالتوی سردوشی دار خلعت را پوشیده. تمام وزراء، شاهزادگان، سردارها و اجزای نظام جمع بودند و تا دم در کالسکه مشایعت کردند. والا حضرت سوار کالسکه شدند. یکصد نفر قزاق، دویست نفر سوار ژاندرام که ملترم رکاب خواهند بود عقب و جلوی کالسکه بودند. من و مجد الملک هم توی یک کالسکه نشسته رفتیم مهر آباد. تا دو ساعت از شب گذشته مهر آباد بودیم. عضد السلطنه، نصرت الدوله، معیر الممالک، اعتصام الدوله، حشمت الممالک، حکیم الملک و مستشار الدوله بودند قدری والا حضرت اقدس فرمایشات فرمودند. یک دستخط هم اعلیحضرت از برای والا حضرت اقدس مرحمت فرمودند. حضرت ولیعهد خیل اظهار دلتنگی کرده بودند. بعد سوار شده آمدم امیریه خدمت سرکار خاصه خانم رسیدم، سرکار معزز الملوک هم بود مدتی صحبت کرده صرف شام کردیم و استراحت کردم.

پنجشنبه ۳ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۳

سوار شده رفتم منزل نظام السلطان با او خدا حافظی کردم. افتخار السلطنه را هم ملاقات کردم، آمدم منزل صرف نهار کردم. جمعی بودند. حاجی امین الخاقان هم بود.

دیشب زمین سختی خورده بوده است دستش در رفته خدا خیلی رحم کرده. باری عصری اخترالدوله و درةالدوله آمدند خداحافظی مدتی با آنها صحبت کرده از هر مقوله حرف زدیم بصیرالسلطنه هم آمده است بیرونی ما منزل کرده است. بای یک ساعت و نیم به غروب سوار شده رفته خانه آقا شیخ باقر. از آنجا رفتم مهرآباد. توی راه با منشی حضور با هم برخورد کرده رفتیم رو به مهرآباد، حضور والاحضرت شرفیاب شدیم. نصرت السلطنه، احتساب الملک و جمعی بودند. لقمان الممالک هم آمد با پسرش لقمان الدوله. خداحافظی کردند و رفتند. تا دو ساعت و نیم از شب مهرآباد بودیم بعد آمدم منزل. درةالدوله هم بود شکر خدا را گفته استراحت کردم. آصف السلطنه هم آمده بوده است اینجا.

جمعه ۳ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۳

صبح رفتم منزل آصف السلطنه. از آنجا منزل اشرف السلطنه، مشیرالدوله، مستشارالدوله و قنسول روس را دیده. بعد آمدم قنسول عثمانی را هم دیده. منزل علاءالملک و سردار منصور هم کارت گذاردم. آمدم منزل صرف نهار کردم. نزدیک غروب بود رفتم بیرون، بصیرالسلطنه خانجان، نظام الدوله و مقبل الدوله بودند. قدی صحبت کرده. مقبل الدوله رفت، با نظام الدوله و بصیرالسلطنه مدتی صحبت کردم. بعد رفتم منزل حاجی امین الخاقان خداحافظی. دو ساعت و نیم از شب سوار شده آمدم امیریه و خدمت سرکار خاصه خانم رسیدم. بعد رفتم مدتی حضور حضرت اقدس رسیده، از آنجا رفتم منزل ظل السلطنه مدتی هم آنجا بودم بعد آمدم صرف شام کرده تا ساعت هشت بیدار بودم و به کارهای ناتمام رسیدگی می کردم. قدری روزنامه نوشته شکر خدا را گفته استراحت کردم. فردا انشاءالله تعالی به سفر آذربایجان حرکت خواهم کرد. انشاءالله تمت کتاب. غلامعلی خان عزیزالسلطان.



رفتم منزل عین الدوله، وزیر داخله شده است. ابوالضیاء مدیر روزنامه رعد و مدیر روزنامه نوبهار پیش او بودند. گفتم سفارش من را بفرمائید، گفت: اگر دم گاوی به دستم آمد چشم! من گفتم: «انشاء الله گاوتان دم نداشته باشد، اگر دم داشته باشد حضرت والا دم گاو را می زنند.»

بسم الله الرحمن الرحيم هو الله تعالى

سفرنامه آذربایجان من که غلامعلی ملقب به عزیز السلطان هستم در سن ۳۹ سالگی در عهد سلطنت اعلیحضرت سلطان احمد شاه قاجار در رکاب والا حضرت اقدس اعظم محمد حسن میرزای ولیعهد برادر اعلیحضرت، به آذربایجان می‌رویم. شغل بنده صندوقداری است. در این روزنامه عنوان نوشته نخواهد شد مگر، والا حضرت ولیعهد را (که) به همان والا حضرت نوشته خواهد شد. از روز حرکت (از) طهران روزنامه را خواهم نوشت. انشاءالله تعالی.

شنبه ۵ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۳

آمدیم توی اطاق، خدمت سرکار خاصه خانم رسیده، بچه‌ها تمام بودند. شروع به گریه از صبح که سر از بستر (برداشتیم) کردیم روز پر شوری بود. چشمم که به معرزالملوک و بچه‌ها؛ ایران جون و عزیز جون میر علی اصغر خان می‌افتاد، جگرم کباب (می‌شد). خیلی گریه کردیم. معرزالملوک هم بی اندازه بی تابی می‌کردند. از در حیاط سرورالدوله آمدیم، متصل اشک می‌ریختیم. خانم‌های امیریه هم اغلب آمدند مشایعت دم در اندرون. در موقع وداع معلوم است که چه می‌گذرد. باری تا توی درشکه هم بچه‌ها آمدند، صورت ماهشان را بوسیده، گوسفندی کشته، سوار شده آمدم خانه نسقچی باشی با همشیره وداع کرده رانندیم رو به مهرآباد.

قشونی که بایست در رکاب مبارک والا حضرت باشند دم در باغ منتظماً ایستاده بودند. سردار همایون که رئیس اردوی نظامی است حاضر بود. سردار همایون عجلتاً ریاست نظمیه را هم دارد ولی رئیس اردو هم هست. اردوی نظامی، دو عراده توپ «شنیدر»، یکصد قزاق، یکصد نفر ژاندارم، یکصد نفر سرباز دماوندی (و) پنجاه نفر

توپچی هستند. بعد رفتیم حضور والا حضرت شرفیاب شده، بر حسب وظیفه نوکری (و) شغل خود لباسشان را (پوشاندم). صاحبمنصب هائی که ملتزم رکاب هستند، از قزاق (و) ژاندارم (و) سربازها (و) توپخانه و غیره (و) رئیس اردوی نظامی سردار همایون، صاحبمنصب قزاق محمود خان سر تیپ صاحبمنصب توپخانه، سالار والی نظام، آجودان کل، صاحبمنصب ژاندارم عباس خان، کاپیتان صاحبمنصب فوج دماوند، آمدند (به) حضور والا حضرت شرفیاب شده، ماشاءالله نطق خوبی فرمودند مبنی بر اتحاد و دوستی مابین نظامشان که همه ایرانی و نوکر یک دولت از یک آب و خاک (هستند و) بایست در موقع نوکری نقاری با هم نداشته باشند. به همه اظهار مرحمت و لطف فرمودند. بعد آنها رفته مستشار الدوله (و) حکیم الملک شرفیاب شدند، معین الوزاره آمد، قدری صحبت فرمودند (بعد) با معیر الممالک و اعتصام الدوله تشریف بردند توی گلخانه تفرج کرده، بعد آمدند صرف نهار کرده، بعد از نهار به سلامتی و میمنت حرکت فرمودند.

من هم با آقا میرزا آقاخان وداع کرده، گریه زیادی طرفین کردیم (و) از هم جدا شدیم. من و حسن خان امین مالیه در یک درشکه نشسته رانندیم. بی نهایت از مفارقت اندرون مکدر و دلتنگ بودم. هوا هم ابر و (موجب) دلتنگی بود. باری بی آنکه هیچ صحبتی بکنیم سکوت مطلق داشتیم (و) عقب سر والا حضرت می رانندیم. مجدالملک که رئیس کل درب خانه است، من هم صندوقدار و رختدار و صرف جیب دار هستم. اعتماد حضرت آبدارباشی و قهوهچی باشی است. معزالدوله ناظر است، مجلل الملک امیر آخور و کالسکه چی باشی است. اعلم الملک طبیب مخصوص. میرزا صالح خان ملقب به حشمت السلطنه پسر لقمان رئیس تشریفات، احتشام الدوله کشیکچی باشی، ساعد الممالک برادر آصف السلطنه ملقب به حاجب السلطان، فراش باشی. یحیی خان پسر دوم مجدالملک، حشمت خلوت رئیس خلوت است و مدیرالملک رئیس کابینه.

میرزا غلامحسین خان اعتماد همایون سرایدار باشی. اینها همه ملتزم رکاب هستند. باری آمده از شاه آباد گذشته، باران هم شروع به باریدن گذارد، گاهی هم شدت می کرد. در کلاک منزل وارد شده، جا نبود از برای اجزاء، اغلب رفته بودند توی اطاق های کثیف منزل کرده بودند. از برای والا حضرت هم چادر زده بودند. قدری توی چادر نشسته بعد گفتند مجدالملک یک اطاق دارد بالاسر کاروانسرا و قهوه خانه، آنجا بهتر از اینجا و چادر است. والا حضرت تشریف بردند در اطاق، مجدالملک آمد در چادر والا حضرت. باری شب را تا ساعت پنج صبح باران می بارید. گل زیادی هم شده بود که عبورش مشکل بود. آمدم قدری استراحت (کنم) قدری که استراحت (کردم) دوباره آمدم من را بیدار کردند و گفتند والا حضرت احضار فرموده اند. لباس پوشیده دوباره شرفیاب شده، مدتی در حضورشان بودم. بعد آمدم توی چادری که تازه فرمانفرما داده است. کوچک است و گرم است.

یکشنبه ۶ ربیع الثانی ۱۳۳۳

هوا آفتاب (بود) ولی باد داشت. قدری روی پشت بام راه رفته با مجدالملک و سایر رؤسا و ملتزمین صحبت می کردیم. یک تلفن سفری که مال اداره ژاندارمری است آوردند وصل کرده با شهر صحبت کردیم. منزل ما مشغول جمع آوری اسباب های ما هستند که بعد سرکار معززالملوک بروند امیریه و (در) حیاط های سرورالدوله منزل بفرمایند. ایران جون هم با من حرف زد. باری خیلی مجدداً متالم شدم. حال منقلب شده، قدری گریه کرده، بعد والا حضرت هم از خواب بیدار شده بر حسب وظیفه خدمت خود لباسشان را برده پوشانیدم. بعد آمده سوار شده، حرکت کردند. از پل کرج گذشته، با امین مالیه و حسن خان صحبت کنان آمدم تا مهمانخانه حصارک. آنجا پیاده شده والا حضرت اقدس صرف نهار فرمودند. بعد از نهار یک شیشه عکس آقا یوسف

عکاس انداخت. از رؤسای دَرِ خانه هر کسی یک چیزی که راجع به شغل خودش بود به دست گرفته ایستاد.

من در عالم، کم تر اخلاقی به خوبی و الاحضرت دیده ام. ماشاءالله هزار ماشاءالله عقل و آقائی (و) دانائی (و) ادارک نوکر داری (و) صفات حمیده را کاملاً دارا هستند. بیشتر اخلاقشان شبیه است دور از جانش به شاه شهید یعنی مثل این است که سال های سال پیش او بوده است. رسم سلطنت را کاملاً می داند. من نه مظفرالدین شاه را، نه اعلیحضرت محمد علی شاه را نه بلکه اعلیحضرت سلطان احمد شاه را به این صفات و اخلاق دیده ام. اگر بخوایم از احوالات و الاحضرت بنویسم. خودش یک کتاب خواهد شد. خداوند انشاءالله حفظش فرماید.

باری بعد از نهار راندم از برای ینگه امام. دو ساعت کم تر به غروب مانده وارد شده توی کاروانسرای ینگه امام که در واقع مهمانخانه است و تلگراف و پستخانه دارد وارد شده، اطاق ها کثیف بود مگر همان دو اطاقی که و الاحضرت منزل دارند. باری قدری راحت کرده، حضور و الاحضرت شرفیاب بودیم (و) صحبت می کردیم از هر مقوله. یک مرتبه هم رفتم پای تلفن، وصل کردم به منزلمان، صدا خوب نمی آمد. بعد آمدم آبدارخانه با اعتماد حضرت صرف شام کردم. هر شب شام من و اعتماد حضرت را از شام و الاحضرت جدا کرده، صرف شام و نهار را با هم می کنیم. اجزای من و صندوق خانه و آبدارخانه شام مخصوص دارند. بعد از شام دوباره شرفیاب شده قدری در حضورشان بودم.

دوشنبه ۷ ربیع الثانی ۱۳۳۳

هوا آفتاب خوبی بود. باد هم نمی آمد. خیلی خوب هوائی بود. یک بازارچه ای ینگه امام دارد، با حشمت السلطنه (و) صالح خان (و) داود خان (و) منصور السلطنه میر

شکار رفتیم آنجا، باتفنگ کوچک توی بازارچه که سقفش آهن است، گنجشک زیادی بود، چند عدد گنجشک زده، خیلی غریب بود یک تیر انداختم برای یک گنجشک به دو تا خورد، اسباب تعجب شده، به فال نیک گرفته انشاءالله این سفر به خیر است.

باری بعد والاحضرت بیدار شدند، رختشان را پوشانیده سوار شده آمده، میانه راه رسیدیم به حشمت آباد، آنجا اطاق مهمانخانه سر در قلعه داشت، والاحضرت در یک حیاط کوچک به نهار افتادند، مجدالملک هم رفت در سر قلعه... اعلیحضرت دستخطی برای والاحضرت مرحمت فرموده بودند از جاجرود، چون روز جمعه را به جاجرود تشریف فرما شده‌اند. باری والاحضرت سوار شده، گاهی سوار اسب می‌شدند، گاهی سوار کالسکه همین‌طور آمدند تا مهمانخانه قشلاق وارد شدند. همه اجزاء چادر داشتند، هر کسی در منزلش جا بجا شد. بعد والاحضرت تشریف آوردند جلو مهمانخانه، چند عدد گنجشک، خوب با تفنگ نشانه زدند، نشانه‌های خوب ماشاءالله زدند. امروز اول خاک قزوین است، رئیس قشون با پنجاه نفر سوار آمده بودند استقبال باری تا ساعت شش حضور والاحضرت بوده، بعد آمدیم صرف شام کرده، استراحت کرده، شکار؛ امروز سه عدد قزلاق و هشت عدد گنجشک زدیم.

سه شنبه ۸ ربیع الثانی ۱۳۳۳

هوای خوبی بود، آفتاب گرمی هم شده است. والاحضرت هم دیرتر از خواب بیدار شدند. رختشان را برده، پوشیدند، نزدیک ظهر سوار شده رانندیم. تا رسیدیم (به) توس آباد که محل نهارگاه بود. خارج از فلکه آفتاب گردان زده بودند. والاحضرت صرف نهار فرمودند. عصر وارد شده حرکت کردند از برای «کونده» نیم ساعت به غروب سوار «کونده» شده، آصف الدوله آمده بود استقبال. معتمد السلطنه حاکم قزوین، بشارت السلطنه رئیس تلگراف خانه، اجزای ادارات حکومتی قزوین تماماً آمده بودند،

عدلیه، نظمیه (و) پست، تلگراف، مالیه، هم آمده بودند. شیخ الاسلام (و) بعضی از علمای قزوین و چند نفر سید آمده بودند حضور والا حضرت (و) بعضی از علمای قزوین و چند نفر سید آمده بودند حضور والا حضرت. فراخور حال هر کدام اظهار مرحمت فرموده، تشریف فرمای اطاق شده، معتمد السلطنه، آصف الدوله، مجد الملک، بشارت السلطنه، (و) علمائی که آمده بودند در حضورشان نشسته فرمایشات ملوکانه فرمودند، بعد مرخص شدند (ند) که بروند قزوین برای تشریفات فردا.

رقتم حضور والا حضرت تا ساعت شش بودم، بعد آمدم منزل. یمین الدوله هم ساعت پنج از شب رفته از طهران وارد شد (و) حضور والا حضرت اقدس شرفیاب شد.

چهارشنبه ۹ ربیع الثانی ۱۳۳۳

با مجد الملک و یمین الدوله صحبت کرده، از اخبارات طهران پرسیده، روز شنبه ۵ ربیع الثانی وزراء رفته بوده اند در مجلس (و) معرفی شده بودند. مستوفی الممالک رئیس الوزراء، عین الدوله وزیر داخله، محتشم السلطنه وزیر مالیه، صاحب اختیار وزیر جنگ، معاون الدوله وزیر امور خارجه، علاء السلطنه وزیر علوم، مخبر السلطنه وزیر عدلیه ولی عجلتاً نصرت الدوله کفیلش است، مهندس الممالک فوائد عامه، شهاب الدوله پست و تلگراف، سلیمان خان (که) لقب مشیر السلطنه گرفته معاون وزارت داخله شده است.

تزدیک ظهر والا حضرت اقدس بیدار شدند، لباس پوشیده قدری در جلو ایوان مهمانخانه تفرج فرمودند، بعد صرف نهار کردند. محمد ولی میرزا پسر فرمانفرما که معاون خزانه داری آذربایجان است اینجا رسید، حضور والا حضرت اقدس تشریف حاصل کرد. بعد از نهار سوار شده رو به قزوین حرکت فرمودند. کالسکه ها و درشکه ها بی نهایت بی نظم شده، قدری عمله جات خلوت شلوغ کردند، من تزدیک بود پیاده

بمانم. بعد با حسن خان سوار کالسکه چاپاری شاهزاده محمد ولی میرزا شده آمدیم تا یک فرسخی قزوین مانده (به) شریف آباد دِه سپهدار. آنجا والا حضرت پیاده شده، چند تیر تفنگ خوب از برای نشانه انداختند، بعد تشریف بردند بالا خانه‌های شریف آباد، آنجا لباس نیمه رسمی پوشیدند، شمشیر و بند شمشیر الماس و سر دوشی الماس را زده، سوار کالسکه شدند.

تمام رؤسای درِ خانه سوار اسب شده، سوار قزاق، ژاندارم (و) یدک‌ها مرتباً رو به شهر حرکت کردند. نیم فرسخ به شهر مانده چادر پوش بزرگی زده بودند، شیرینی و میوه‌جات زیادی روی میز چیده بودند، معتمد السلطنه با جبه نایب الحکومه‌ای که حالا معاون می‌گویند، تمام رؤسای حکومتی و تجار محترم قزوین دم چادر ایستاده بودند (و) معرفی شدند. والا حضرت اقدس هم نطق مفصلی مبنی بر رضایت (از) اهل قزوین و موفقیت برای آسایش اهالی آذربایجان (و) اظهار خوشوقتی، فرمودند، بعد سوار شده حرکت کردند. قدری که آمدند در خط زنجیر قشون روس، پنجاه نفر قزاق، دویست نفر سرباز روس، صف بسته، طاق نصرتی هم زده بودند. رئیس قشون روس، قنسول روس با اجزای قنسولگری، اغلب اتباع خارجه، زن‌ها و مردهایشان جمع بودند. احترامات نظامی را بجا آوردند، شریف الدوله (که) رئیس کارگزاری آذربایجان است (کسانی را که) ایستاده بودند، معرفی کردند، بعد از آنها گذشته رسیدیم به اداره ژاندارمری قزوین. (صاحب‌منصب) سوئدی رئیسشان ایستاده بود. پیاده و سواره به قدر سیصد نفر بودند، موزیک هم داشتند. احترامات نظامی را بجا آورده، والا حضرت اقدس احوالپرسی فرمودند، هورا کشیدند، قشون روس هم وقتی که والا حضرت اقدس احوالپرسی کردند هورای مفصلی کشیدند.

باری تمام اهل شهر از زن و مرد (و) کوچک و بزرگ آمده بودند استقبال، دعا و ثنا می‌کردند و صلوات می‌فرستادند، زنده باد می‌گفتند، یک نوع و جدی داشتند چون